

## شدت و ضعف ایمان (در دیدگاه طباطبایی و ابن تیمیه)

اعظم پویا (پویازاده)

(استادیار دانشگاه تهران)

Puya-tu@yahoo.com

**چکیده:** مسأله کمی و بیشی پذیرفتن ایمان یکی از مهم‌ترین مسائل قرآنی است که متألهان مسلمان به آن می‌پردازند. ایمان از مؤلفه‌های علم، التزام و عمل تشکیل می‌شود. پرسش مهم این است که آیا هر سه این مؤلفه‌ها در معرض شدت و ضعف قرار دارند؟ از نظر طباطبایی، علم شدت و ضعف نمی‌پذیرد و بلکه التزام و آنگاه عمل است که کم و زیاد می‌شود. اما ابن تیمیه هر سه مؤلفه را در معرض تغییر می‌داند. هر یک از این مؤلفه‌ها متعلق به یکی از ساحت‌های وجود آدمی است: معرفت، روان و عمل؛ و به نظر می‌رسد ساحت روان، مهم‌ترین نقش را در مراتب ایمان ایفا می‌کند. این جستار می‌کوشد با تحلیل این سه مؤلفه به توصیف فرایند شدت و ضعف ایمان از دیدگاه دو متأله مذکور بپردازد.

**کلیدواژه‌ها:** ایمان، شدت و ضعف، تصدیق، التزام، علم، اعمال قلبی، التفات.

پرسش‌های مطرح شده در الهیات اسلامی در حوزه بحث از شدت و ضعف ایمان عبارتند از: آیا ایمان افزایش می‌یابد؟ آیا ایمان هم افزایش و هم کاهش می‌یابد؟ آیا ایمان دارای درجات و مراتب است؟ آیا ایمان تغییر می‌کند یا امری ثابت است؟ این پرسش‌ها اشکال مختلفی از یک پرسش واحدند و با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. آن پرسش واحد این است که آیا ایمان، کمی و بیشی می‌پذیرد؟ این پرسش‌ها هم متوجه

ثبات و تغییر ایمان در شخص واحد و هم متوجه ثبات و تغییر ایمان در اشخاص نسبت به یکدیگر است، یعنی در واقع با این دو پرسش سر و کار دارند: آیا ایمان در یک شخص مؤمن قابل افزایش و کاهش است؟ و آیا ایمان هر فرد مؤمن، نسبت به مؤمنی دیگر درجات متفاوتی دارد؟ اما ابتدا باید منشأ ظهور این پرسش‌ها را در فرهنگ اسلامی پیدا کرد.

بی‌شک منشاء ظهور آن‌ها خود قرآن بوده است. آیاتی که مؤمنان را با وجود آن که متصف به وصف ایمانند بار دیگر به ایمان دعوت می‌کنند و یا آنان را، با وجود این که مؤمن‌اند، به انجام نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها فرا می‌خوانند زمینه این پرسش‌ها را فراهم می‌کنند که اگر شخص با ایمان است، چگونه باز هم به ایمان دعوت می‌شود و از او می‌خواهند تا بر ایمان خویش بیفزاید. برای نمونه به این آیات توجه کنید:

﴿و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زاده هذه ايماننا فاما الذين امنوا فزادتهم ايماننا و هم يستبشرون﴾ (توبه: ۱۲۴).

﴿الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماننا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل﴾ (الوکیل: ۱۷۳).

﴿يا ايها الذين امنوا بالله و رسوله و الكتاب الذى انزل على رسوله...﴾ (نساء: ۱۳۶).

﴿يا ايها الذين امنوا لا تكونوا كالذين كفروا...﴾ (آل عمران: ۱۵۶).

﴿يا ايها الذين امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم...﴾ (مائده: ۹۵)

اما البته عوامل دیگری نیز در کار بوده‌اند تا به ایمن پرسش‌ها در هیات اسلامی جایگاه ویژه‌ای ببخشند و مباحثی علمی را حول آن‌ها بتند. به نظر برخی از محققان از جمله ایزوتسو، هیات اسلامی این پرسش‌ها را از مرجع<sup>۱</sup> به ارث برده است، زیرا بحث از «عمل» و نقش آن در ایمان یکی از مهم‌ترین مسائلی است که مرجع طرح کردند و موضوع افزایش و کاهش ایمان ارتباط مستقیم با نقش عمل در ایمان دارد (ایزوتسو، ۱۳۸۰: ۲۳۹).

۱. فرقه‌ای از مسلمانان که از اواخر قرن اول هجری پدید آمد. به نظر این گروه عمل در ایمان نقشی ندارد و بنابراین مؤمن اگر مرتکب گناه کبیره هم شود باز مؤمن باقی می‌ماند، زیرا ایمان به قلب و اقار به زبان است که شخص را مؤمن می‌کند. اعتقادات این فرقه یک پشتوانه تئوریک برای حکومت بنی‌امیه بود و مظالم بنی‌امیه از طریق آن توجیه می‌شد.

به هر حال، بررسی درست یا غلط بودن سخن امثال ایزوتسو موضوع این جستار نیست. در واقع، نمی‌خواهیم ریشه‌های تاریخی این بحث را در اندیشه متألهان مسلمان بازباییم، بلکه همین قدر که اکثر پژوهندگان موضوع ایمان، به مسأله «شدت و ضعف ایمان» می‌پردازند از سویی، و اهمیت این موضوع در شناخت ماهیت ایمان و نیز جایگاهش در شبکه مفهومی ایمان از دیگر سو<sup>۱</sup>، ما را وامی‌دارد تا این موضوع را بررسی کنیم.

متألهان مسلمان به شیوه‌های گوناگون به موضوع ازدیاد و نقصان ایمان پرداخته‌اند و شیوه انتخابی‌شان با تعریف آنان از ایمان ارتباط مستقیم دارد. در واقع آنان، نخست شبکه مفهومی مورد نظر خود از ایمان را ارائه می‌دهند و آن‌گاه می‌کوشند نشان دهند که کدام مفهوم از مفاهیم آن شبکه می‌تواند تغییر کند و کدام یک ثابت می‌ماند. بسیاری از متألهان، مفاهیم اصلی تشکیل‌دهنده ایمان را «علم» و «عمل» می‌دانند و مراد اکثریت این گروه از علم، «تصدیق»، و مقصودشان از «تصدیق» نیز «قبول گزاره‌ای به عنوان امری مسلم» است؛ خواه این قبول براساس دلیلی عقلی به دست بیاید و خواه از راهی دیگر. این نکته در سخن غزالی در باب ایمان هم وجود دارد. وی هنگام برشمردن سه معنای عمده برای ایمان، در هر سه معنا آن را یک «تصدیق» می‌داند: «تصدیقی که مبتنی بر دلیلی مسلم است، تصدیقی که براساس حجیت قول دیگران حاصل می‌شود و تصدیق همراه با عمل» (غزالی ۱۹۶۲: ۲۲۶ و ۲۲۷). تصدیق نوع دوم و سوم تصدیقی مبتنی بر دلیلی مسلم و محصول راه براهین عقلی نیست.

به هر حال، در میان کسانی که «تصدیق»<sup>۲</sup> را جزو ساختار ذاتی ایمان می‌دانند برخی «عمل» را لازمه ایمان می‌دانند اما ذاتی آن نمی‌دانند. «تفتازانی» در زمره این گروه است. وی تنها «تصدیق» را جزو ساختار ذاتی ایمان می‌داند، بنابراین مکان تغییر در «ایمان» را نفی می‌کند. به نظر او «تصدیق» به معنای حد نهایی جزم و تسلیم است که تغییر در آن قابل تصور نیست (ابن حزم ۱۳۲۱: ج سه، ۱۵۶). از نظر گروهی دیگر، ایمان متشکل از دو جزء «تصدیق» و «عمل» است. آنان «تصدیق» و «عمل»، هر دو را ذاتی ایمان می‌دانند. اما این گروه، خود دو دسته هستند: دسته‌ای که «تصدیق» را ثابت و غیرقابل

۱. برای آگاهی از «شبکه مفهومی ایمان» (نک: پویا ۱۳۸۷: شماره یک).

۲. در بحث حاضر واژه «تصدیق» مترادف با «علم» است.

ازدیاد و نقصان تلقی می‌کنند، ولی عمل را در معرض دگرگونی می‌دانند. از نظر این گروه ایمان یک مرکز ثابت دارد که همان «تصدیق» و یک حوزه متغیر در اطرافش که همان «عمل» است. ابن حزم را می‌توان نماینده این گروه دانست. دسته‌ای دیگر، که گرچه ساختار ذاتی ایمان را شامل دو جزء یاد شده می‌دانند اما امکان تغییر در «تصدیق» را نیز، مانند «عمل» می‌پذیرند. ابن تیمیه در رأس این گروه است (ابن تیمیه ۱۹۸۸: ۱۷۰).

ابن حزم، نماینده دسته اول، مانند تفتازانی معتقد است که در «تصدیق» تغییری ایجاد نمی‌شود. وی می‌گوید: «محال است که ازدیاد و نقصان در هر نوع تصدیقی پیش آید و تصدیق یگانگی خدا و نبوت محمد (ص) از این قاعده کلی مستثنا نیست» (ابن حزم ۱۳۲۱: ج سه، ۱۹۳). وی دلیل این امر را در معنای خود «تصدیق» جستجو می‌کند. به نظر او «تصدیق جز به این معنا نیست که انسان اعتقادی نامتزلزل به وجود آنچه حق می‌پندارد داشته باشد. واضح است که در چنین خصوصیتی «بیشتر یا کمتر» وجود ندارد» (همان). در واقع به نظر او انسان یا مصدق یا شاک است، و اگر اعتقاد و اطمینان او به حق بودن چیزی، اندکی کمتر از تصدیق باشد او شاک بوده و مؤمن نیست. (همان)

شیخ مفید نیز در زمره همین گروه است. به نظر وی ایمان، افزایش و کاهش نمی‌یابد زیرا ایمان یقینی چندان عقلانی است که اگر یک بار حاصل شود از دست نمی‌رود (درموت ۱۳۸۴: ۴۷۷).

پیداست که سخن این گروه ناظر به یک تصدیق واحد است. اما جا دارد پرسش دیگری را نیز این‌جا طرح کنیم و آن این که آیا می‌توان افزایش و کاهش تصدیق را به معنای تعدد تصدیق‌ها، که به تعدد موضوع تصدیق برمی‌گردد، در نظر گرفت و نه افزایش و کاهش یک تصدیق واحد؟ و در آن صورت افزایش و کاهش ایمان را به حوزه کمیت تصدیق هم کشانید؟ البته پرسش اخیر به بحث از متعلق ایمان مربوط است که به آن اشاره خواهیم کرد. اما از قضا این بحث در میان پاره‌ای از متألهان جاری بوده است. ابوحنیفه این نکته را مطرح می‌کند که در دوران حیات پیامبر (ص)، از آن‌جا که احکام قرآن و وظایف دینی به تدریج نازل می‌شد و مردم یک به یک به آن‌ها ایمان می‌آوردند؛ یعنی یک به یک آن‌ها را تصدیق می‌کردند، به تعداد آن تصدیق‌ها ایمان

مردم نیز افزایش می‌یافت (ابن حزم ۱۳۲۱: ۴۷۷). اما مشکل این نظریه، چنان‌که تفتازانی هم به آن اشاره می‌کند، این است که پرونده بحث از افزایش و کاهش ایمان پس از پیامبر (ص) را می‌بندد و مهم‌تر این‌که، آیات حاوی اشاره به ازدیاد و نقصان ایمان تعطیل می‌شوند.

این جستار، بحث از شدت و ضعف ایمان را بر آرای محمد حسین طباطبایی مؤلف تفسیر المیزان و ابن تیمیه صاحب کتاب الایمان متمرکز می‌کند. طباطبایی متألهی شیعی است که شناخت آرای او برای آگاهی از دیدگاه‌های مفسران شیعی اهمیت زیادی دارد و از سویی برخلاف شیخ مفید، یکی دیگر از متألهان شیعه، به شدت و ضعف ایمان اعتقاد دارد. ابن تیمیه کتاب مستقلی درباره ایمان دارد و همین امر باعث جلب توجه محققانی شده که درباره دیدگاه متألهان مسلمان درباره ایمان مطالعه می‌کنند. او نیز مانند طباطبایی برای ایمان، شدت و ضعف، قائل است. اگرچه تفاوت‌های عمده‌ای میان این دو متأله در مذهب فقهی و نیز شیوه فهم متون قرآن و سنت وجود دارد، اما نظرات آن‌ها در باب ایمان قابل مقایسه است.

### شدت و ضعف ایمان

(از نگاه طباطبایی)

طباطبایی نیز همچون دیگر متألهان و به ویژه یکی از مفسران قرآن زیر آیاتی که حکایت از درجه و مراتب ایمان و یا شدت و ضعف ایمان دارند به این مسأله مهم می‌پردازد. او «علم» و «التزام» را جزو ساختار ذاتی ایمان دانسته و «عمل» را نیز تا اندازه‌ای مؤثر در ایمان می‌داند. گرچه در جایی دیگر گفتیم (نک. پویا ۱۳۸۷: شماره یک) که «عمل» از دیدگاه وی جزو ساختار ذاتی ایمان نیست. زیرا او خود نقش آن را با واژه «تا اندازه‌ای»، کم اهمیت می‌داند و علاوه بر آن در جاهایی دیگر از المیزان مؤمنان را به دو دسته اهل عمل و بی‌عمل تقسیم می‌کند. این نشان می‌دهد که مؤمن بی‌عمل هم وجود دارد. اما قید «تا اندازه‌ای» در عبارت بالا نشان می‌دهد که مؤمن بی‌عمل از مرتبه‌ای پایین‌تر از مؤمن اهل عمل قرار دارد و طباطبایی نقش «عمل» را در ایمان به کلی نفی نمی‌کند و به هر حال برای عمل نقشی در ایمان قائل است. چنان‌که می‌گوید: «عمل می‌تواند همراه با نفاق باشد و علم با بی‌عملی، پس نه علم و نه عمل به تنهایی ایمان نیست» (طباطبایی ۱۳۶۷: ج هجده، ۴۱۵-۴۱۱). اما همین «عمل» در

بحث از شدت و ضعف ایمان نقش مهم‌تری ایفا می‌کند، چنان که وی زیر آیه ﴿... ما کنت تدری مال‌الکتاب و الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم﴾ (شورا: ۵۲) ایمان تفصیلی و اجمالی را تفکیک می‌کند و ایمان تفصیلی را هم به معارف حقه و هم به اعمال صالح نسبت می‌دهد (همان: ۱۲۱).

طباطبایی وجود مراتب و درجات در ایمان را می‌پذیرد و یکی از عوامل این اختلاف و مراتب را تفاوت در عقول انسان‌ها می‌داند. در واقع به نظر او انسان‌ها از عقل بهره یکسانی ندارند «خداوند مراتب اعتقاد را که بر اثر اختلاف عقول مختلف است همه را امضا کرده و در این مرحله نیز حرج را به دو قسمش رفع کرده است» (همان: ج پانزده، ۵۸ و ۵۹). برای همین می‌گوید: «خدا کسی را نه در اعتقاد و نه در عمل تکلیف فوق طاقت نمی‌کند» (همان). اما مقصود از این عقل چیست؟ وی خود در جایی دیگر از *المیزان* معنای عقل را در جهان‌بینی قرآنی بیان می‌کند: «عقل در قرآن در انواع ادراک به کار می‌رود و شاید به بیست لفظ برسد مانند: ظن، حساب، شعور، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایه، یقین، فکر، رأی، زعم، حفظ، حکمت، خیرت، شهادت و عقل» (همان: ج پنج، ۳۵۰) و آن‌گاه توضیح می‌دهد که «در قرآن، عقل نیرویی است که انسان در امور دینی از آن متفع می‌شود و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته رهبری می‌کند و در صورتی که از این مجرا منحرف شود دیگر عقل نامیده نمی‌شود، گرچه در امور دنیوی عمل کند» (همان: ۳۵۳). ساما توضیح نمی‌دهد که مقصودش از «عقل»ی که موجب تفاوت درجات ایمان است کدام یک از معانی عقل است.

به هر حال چه عقل در عبارت «اختلاف عقول» را عقل به معنای قرآنی آن بدانیم و چه به معنای غیرقرآنی‌اش، طباطبایی آن را در انسان‌ها متفاوت و بهره انسان‌ها را از آن مختلف می‌داند. بنابراین ایمان آن‌ها هم متفاوت و دارای مراتب مختلف خواهد بود. وی در جایی دیگر می‌گوید: «ایمان مراتبی دارد زیرا گاهی انسان به چیزی عقیده پیدا می‌کند و فقط آثار بر آن مترتب می‌شود و گاه این عقیده شدت پیدا می‌کند و به پاره‌ای از لوازم آن هم ایمان پیدا می‌کند و زمانی از این هم شدیدتر می‌شود و به تمام لوازم آن عقیده‌مند می‌شود. در نتیجه، مؤمنان هم بر طبق درجات ایمان طبقاتی دارند» (همان: ج دو، ص ۵۵) و حتی وجود این درجات را ضروری می‌داند. در جایی دیگر می‌گوید:

«اختلاف مراتب و درجات در ایمان ضروری است» (همان: ج هجده، ۴۱۵) در جای جای *المیزان* می‌توان عباراتی دال بر شدت و ضعف ایمان دید.

اما نکته مهم این است که طباطبایی شدت و ضعف ایمان را متوجه کدام یک از مؤلفه‌های آن می‌داند؟

وی آشکارا شدت و ضعف ایمان را به «علم» و «التزام» برمی‌گرداند و کمتر از شدت و ضعف در عمل سخن می‌گوید و پیداست دلیلش این است که این دو مفهوم را جزو ساختار ذاتی ایمان می‌داند. وی می‌گوید: «ایمان به هر چیزی عبارت از علم به آن به اضافه التزام به آن است، طوری که آثار علمش در عملش ظاهر شود. هم علم و هم التزام شدت و ضعف می‌پذیرند.» (همان: ج هجده، ۴۰۹). البته در این عبارات، گویی «عمل» نشانه خوبی برای نشان دادن شدت و ضعف ایمان است.

شدت و ضعف در «التزام» قابل فهم است و با دیگر سخنان طباطبایی تعارضی ندارد. «التزام» می‌تواند کم و زیاد شود و در سخنان طباطبایی نیز نکته‌ای که مانع از این برداشت شود وجود ندارد. اما شدت و ضعف در «علم» با توجه به تعریف طباطبایی از آن که آن را یقین صد در صد معرفتی می‌داند چگونه قابل تصور است؟ آیا یقین صد در صد می‌تواند کم و زیاد شود؟ این تعارض در سخنان طباطبایی وجود دارد. وی علاوه بر این که «یقین» را امری صد در صد می‌داند، آن را به «قوت ادراک ذهنی» که قابل زوال و ضعف نیست نیز تعریف می‌کند (همان: ج دو، ص ۳۵۱). پس اگر یقین، قابل ضعف و زوال نیست چه طور در آن شدت و ضعف وجود دارد؟ با این توصیف جایی برای شدت و ضعف در «علم» باقی نمی‌ماند. چون آن‌چه صد در صد است دیگر کم و زیاد نمی‌شود. این تعارضی است که طباطبایی در صدد حل آن برنمی‌آید و یا شاید فرصت آن را پیدا نکرد.

### نقش تقوا در شدت و ضعف ایمان

یکی از مفاهیم مهم در شبکه مفهومی ایمان و کاوش در نسبت آن با ایمان در شناخت مفهوم ایمان و ذومراتب بودنش تأثیر زیادی دارد مفهوم «تقوا» است. «تقوا» از ریشه «و-ق-ی» به معنای حفظ چیزی از آسیب و در زبان قرآن به معنای حفظ نفس از گناه است (مفردات راغب).

در قرآن با دو نوع تقوا روبرو هستیم؛ تقوای قبل از ایمان و تقوای بعد از ایمان. ﴿ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین﴾ اشاره به تقوای قبل از ایمان دارد که شخص واجد آن می‌تواند به کمک قرآن هدایت شود. به نظر طباطبایی قبل از ایمان، فطرت شخص او را هدایت می‌کند و پس از ایمان قرآن.

تقوا مرتبه‌ای از مراتب ایمان نیست، بلکه حالتی نفسانی است که در همه مراتب ایمان حضور دارد. (طباطبایی ۱۳۶۷: ج شش، ۲۰۶) شدت حضور تقوا به ایمان شدت می‌بخشد. به نظر می‌رسد جایگاه تقوا حول مفهوم التزام عملی و در نتیجه در ساحت احساسات و عواطف قرار می‌گیرد. تقوا نقش حفظ فرآیند ایمان در برابر خروج از مسیر خود را دارد و این فرآیند را از هر گزندی حفظ می‌کند.

### افزایش و کاهش ایمان (از نگاه ابن تیمیه)

ابن تیمیه «علم» [= تصدیق] و «عمل» را جزو ساختار ذاتی ایمان می‌داند (ابن تیمیه ۱۹۸۸: ۱۷۰). به نظر او هم «تصدیق» قابل افزایش و کاهش است و هم «عمل». بنابراین، هم افزایش و کاهش علم را در افزایش و کاهش ایمان مؤثر می‌داند و هم افزایش و کاهش عمل را در درجات ایمان. حال بینیم فرآیند آن چگونه است.

### افزایش و کاهش ایمان در ساحت علم

به نظر ابن تیمیه ایمان از چند طریق در معرض شدت و ضعف قرار می‌گیرد که سه طریق آن مربوط به ساحت علم است؛ اجمال و تفصیل آگاهی، شدت و ضعف در خود تصدیق، ارتباط تصدیق با عمل قلبی، شدت و ضعف اعمال قلبی. حال هر یک از این سه روش را به اختصار توضیح می‌دهیم.

#### ۱. روش اجمال و تفصیل آگاهی

ابن تیمیه در واقع به دو صورت، افزایش و کاهش ایمان را از طریق اجمال و تفصیل آگاهی می‌داند که این دو طریق را می‌توان از دو بند از سخنان او دریافت؛ جایی که می‌گوید: «شخصی که به اسماء الهی و معنای آن‌ها آگاهی دارد و به آن‌ها ایمان دارد ایمانش کامل‌تر از کسی است که این آگاهی را ندارد اما به خدا و رسول ایمان دارد (همان: ۱۷۰).



به نظر او شخصی که به احکام الهی و آنچه خداوند نازل کرده آگاهی بیشتری دارد، ایمانش افزون‌تر از شخصی است که آگاهی کمتری دارد. در این‌جا مقصود ابن تیمیه از آگاهی همان دانش بیشتر و منظور از دانش بیشتر، داشتن گزاره‌های مقبول بیشتر دربارهٔ یک مفهوم همچون یکی از اسماء الهی یا گزاره‌های قرآنی است.

او در بند دیگری از سخنانش می‌گوید: «آنچه پس از نزول کل قرآن واجب است در ابتدای نزولش واجب نبود و به هر کس آن مقدار که رسیده واجب است». (همان: ۱۶۸) در این‌جا نیز ابن تیمیه به یک ایمان اجمالی و یک ایمان تفصیلی قائل است؛ با این تفاوت که ایمان در این‌جا ایمان عددی و آگاهی نیز آگاهی عددی است ما به هر آیه از قرآن که آگاه شویم - آگاهی در این حد که بدانیم از سوی خدا نازل شده است - باید به آن ایمان آوریم و هرچه تعداد این آیه‌ها بیشتر شود، تعداد آگاهی‌ها نیز بیشتر و لذا تعداد ایمان‌هایمان بیشتر می‌شود. این دو صورت افزایش و کاهش ایمان در واقع نظر به کمیت علم و در نتیجه کمیت ایمان دارد.

لازم به ذکر است که ابن تیمیه به خوبی توضیح نمی‌دهد که آیا افزایش ایمان به صورت دوم، یعنی ایمان به آیات نازل در ابتدای نزول، در دوره‌های پس از نزول کل قرآن نیز مصداق دارد یا نه؟ برای مثال آیا شخص می‌تواند در این دوره به برخی آیات ایمان داشته باشد و به برخی نه و در عین حال همچنان مؤمن و یا دست کم مؤمنی با ایمان کمتر تلقی شود؟ به نظر می‌رسد پاسخ او منفی است، زیرا آگاهی مورد نظر او در این‌جا، چه در ایمان اجمالی و چه در ایمان تفصیلی، صرف آگاهی به این مطلب است که فلان آیه از سوی خدا نازل شده است و نه چیزی بیش از آن.

این نکته قابل ذکر است که ابن تیمیه گاه از واژه‌های «کمال» و «نقص» در معنای افزایش و کاهش ایمان استفاده می‌کند، اما این دو واژه به هیچ وجه در نظر او بار ارزشی ندارند و حتی دقیقاً واجد همان معنای افزایش و کاهش‌اند.

## ۲. شدت و ضعف در خود تصدیق

نکته قابل توجه در اندیشهٔ ابن تیمیه در حوزهٔ شدت و ضعف ایمان این است که او خود تصدیق را قابل افزایش و کاهش می‌داند.

پیش از توضیح رأی ابن تیمیه لازم است کمی درباره «تصدیق» سخن بگوییم. گفتنی است که در این جستار واژه «تصدیق» و «علم» را مترادف به کار می‌بریم و هرچا مقصودی غیر از این داشتیم آن را خاطر نشان می‌کنیم. اما علت این که آن دو را به یک معنا به کار می‌بریم این است که اولاً، متألهانی که نظراتشان در این‌جا بررسی می‌شود، این دو را به یک معنا می‌دانند. آنان گاه یکی را به جای دیگری به کار می‌برند و گاه در تعریف ایمان از واژه «علم» استفاده کرده و سپس در توضیح آن واژه «تصدیق» را می‌آورند. کاری که طباطبایی هم انجام می‌دهد. (نک. پویا ۱۳۸۷: شماره یک) و ثانیاً «تصدیق» به معنای قبول صدق یک گزاره است؛ یعنی در مفهوم «تصدیق»، هم مفهوم «باور» و هم مفهوم «علم» وجود دارد. زیرا تصدیق چیزی به معنای علم به صدق آن چیز به علاوه باور به آن علم است. بنابراین «علم»، مؤلفه اصلی است.

به هر حال به نظر ابن تیمیه شاید تصدیق یک شخص قوی‌تر یا ضعیف‌تر و دورتر و یا نزدیک‌تر به شک از تصدیق شخصی دیگر است. او تفاوت این تصدیق‌ها را تفاوت‌های فردی می‌داند. به نظر او این امر در کلیه تصدیقات، حتی ادراکات حسی نیز جاری است. مثالی که خود او می‌آورد نمونه‌ای از ادراکات حسی است. او می‌گوید: «گروهی از مردم، ماه نور می‌بینند و با این که همه آنان در این دیدن شریک هستند، دیدن هر شخص با شخصی دیگر از حیث کمال تفاوت دارد» (همان‌جا). به نظر بحث از شدت و ضعف در تصدیق، مسبوق به بحث دیگری است و آن ماهیت خود تصدیق است: این که آیا «تصدیق» در زمره صفات است، یعنی آیات وصفی به مانند شجاعت است و یا به مانند رنگ، و اگر هست، آیا جزو صفات کمی و یا کیفی؟ این چیزی است که ابن تیمیه به آن نمی‌پردازد، اما از قضا ابن حزم این بحث را مطرح می‌کند و «تصدیق» را جزو صفات کیفی قرار می‌دهد (ایزوتسو ۱۳۸۰: ۲۴) و آن را کمیت‌بردار نمی‌داند. برای همین در تصدیق به شدت و ضعف قائل نیست. اما به نظر می‌رسد حتی اگر «تصدیق» را یک وصف کیفی بدانیم باز هم می‌توان از شدت و ضعف آن سخن گفت؛ هم‌چنان که می‌توان شجاعت کمتر و بیشتر داشت.

به هر حال، توجه ابن تیمیه در این‌جا معطوف به محتوای تصدیق و یا کیفیت تصدیق است. به بیسان دیگر، او به جنبه سوپرتکنیو تصدیق نظر دارد. اشاره او به تفاوت‌های فردی در تصدیق، هم بیانگر توجه او به بُعد روان‌شناختی و هم بُعد معرفتی

تصدیق است. مقصود از بُعد معرفتی آن در این جا کمیت آگاهی نیست. بلکه نحوه چینش تصدیق‌های پیشین در ذهن هر فرد است که با مواجهه با ادراکی جدید، تصدیق تازه‌ای ایجاد می‌کند. ابن تیمیه تصدیق را چیزی بیش از یک قبول ظاهری می‌داند که خود را در رابطه میان یک موضوع و یک محمول نشان می‌دهد. در واقع او برای «قبول» درجاتی قائل است. مثال‌هایی که می‌آورد توجه او را به بُعد روان‌شناختی تصدیق به خوبی نشان می‌دهد. یکی از مثال‌های او این است که شاید همه مردم صدای واحدی را بشنوند یا بوی واحدی را استشمام کنند، اما شنیدن و بویدن آن‌ها با هم تفاوت دارد (ابن تیمیه ۱۹۸۸: ۱۷۰).

### ۳. شدت و ضعف در اعمال قلبی

ابن تیمیه از سویی نیز تصدیق و در نتیجه، ایمان را در معرض کاهش و افزایش می‌داند و آن از روش نقشی است که «عمل قلبی» در ایمان ایفا می‌کند و در بحث «شبكة مفهومی ایمان» از آن حرف زدیم. (همان) در آن جا گفتیم ابن تیمیه اعمال قلبی مانند حب خدا و رسول (ص) و خوف از خدا و رسول (ص)، توکل، خشیت و اعمالی دیگر از این دست را مندرج در ایمان می‌داند. به نظر او تصدیقی که مستلزم عمل قلب است کامل‌تر از تصدیقی است که آن عمل قلبی را به دنبال ندارد. برای مثال، گاه شخصی خدا و رسول (ص) را تصدیق می‌کند اما واجد حب، خوف یا دیگر اعمال قلبی نیست. وی می‌گوید:

«تصدیقی که مستلزم عمل قلب [خشية الله و توکل بر او و محبت و امید به او] باشد کامل‌تر از تصدیقی است که مستلزم آن عمل نباشد. پس عملی که صاحبش به آن عمل کند کامل‌تر از عملی است که به آن عمل نکند. و اگر دو شخص باشند که بدانند خدا، رسول (ص) و بهشت حق است و این علم در یکی محبت به خدا و خشیت و رغبت به بهشت و گریز از آتش را ایجاد کند و در دیگری این‌ها را ایجاد نکند؛ پس علم اول کامل‌تر است و قوت مسبب، دلیل قوت سبب است. این امور از علم نشأت می‌گیرند. پس علم به محبوب مستلزم طلب اوست و علم به مخوف مستلزم گریز از اوست. پس وقتی لازم حاصل نشود دلالت بر ضعف ملزوم است» (همان‌جا).

باری، ابن تیمیه در عبارات مذکور هم اشاره به شدت و ضعف در تصدیق می‌کند و هم معیار تشخیص تصدیق قوی‌تر را معرفی می‌کند که همان وجود احوالات نفسانی چون ترس، امید، خشیت، محبت و ... در شخص مؤمن است. در واقع قوت تصدیق باید به حدی برسد که بتواند این احوالات را پدید آورد و البته هر چه از آن حد بالاتر رود بر شدت این احوالات می‌افزاید. بنابراین شدت و ضعف احوالات نفسانی، یا به زبان ابن تیمیه اعمال قلبی، بسته به شدت و ضعف تصدیق است و شدت و ضعف در ایمان نیز به شدت و ضعف این احوالات بستگی دارد. اما نکته‌ای که از نگاه تیزبین ابن تیمیه دور است مکانیزم گذر از ساحت معرفت / تصدیق به ساحت روان و اعمال قلبی است. در واقع، در این جا پرسش مطرح است که تصدیق به چه درجه‌ای از قوت برسد می‌تواند موجد اعمال قلبی شود؟!

#### ۴. درجات التفات

یکی از مفاهیم بسیار قابل توجه که ابن تیمیه آن را وارد بحث ایمان می‌کند مفهوم التفات است و مقصودش توجه شخص باورمند و مصدق به تصدیق خویش است. این مفهومی است که در معرفت‌شناسی جدید و روان‌شناسی باور نیز مورد توجه است. به نظر ابن تیمیه «التفات» به تصدیق درجاتی دارد. این امکان هست که شخص واجد تصدیق اصلاً به تصدیق خود توجه نکند و ذهن و ضمیرش معطوف به آن نباشد و یا فقط گاهی به آن توجه کند و یا پیوسته متوجه آن باشد. به هر حال، هر یک از این حالات نفسانی، باعث ایمانی ضعیف‌تر و یا مؤکدتر می‌شود. این «التفات» در واقع همان «ذکر» یا «تذکر» است که در قرآن و معارف اسلامی، مورد تأکید قرار می‌گیرد و شخص مؤمن به آن فراخوانده می‌شود.

ابن تیمیه خود در جایی از سخنانش از واژه «غفلت» به معنای عدم التفات به تصدیق و «ذکر» به معنای التفات به تصدیق بهره می‌گیرد. او می‌گوید: «غفلت با علم و تصدیق تضاد دارد و ذکر و استحضار علم و یقین را کامل می‌کند» (همان: ۱۷۱).

خوب است معنای «ذکر» را از زبان طباطبایی در این‌جا بیان کنیم، که در واقع همان معنایی است که مورد قبول متألهان مسلمان دیگر نیز هست: «ذکر حاضر کردن صورتی است که بعد از غیبت از ادراک در ذهن حفظ شده، یا نگه داشتن صورت حاضر در ادراک است که

پنهان نشود» (طباطبایی ۱۳۶۷: ج دو، ۳۵۰). این معنا با حاضر کردن و حاضر نگه داشتن تصدیق در ذهن سازگار است و همان معنای التفات به تصدیق را دارد.

به هر حال، به نظر این تیمیه میزان توجه به یک «تصدیق» در ذهن، به تقویت آن تصدیق کمک می‌کند و هرچه یک تصدیق مؤکدتر باشد ایمان مؤکدتر است (ابن تیمیه ۱۹۸۸: ۱۷۱). پس پاسخ این پرسش نیز که چگونه یک تصدیق شدیدتر می‌شود این است که وقتی یک تصدیق مورد توجه قرار می‌گیرد به شدت آن افزوده می‌شود. اما نکته مهمی که وی از آن غافل مانده این است که چه چیز موجب می‌شود تا شخص باورمند به تصدیق خود توجه یا بی‌توجهی کند؟ آیا ویژگی‌های روانی شخص یا شرایط اجتماعی او و یا چیزی دیگر در این امر تأثیر دارند؟ به نظر می‌رسد از آن‌جا که اشخاص با شرایط روانی و اجتماعی متفاوت، گاه اقدامی مشابه درباره تصدیق خود دارند پاسخ به این پرسش دشوار است، اما آن‌چه قابل اعتنا است نقش یک «تصمیم» در توجه به تصدیق است. همان چیزی که ایمان را امری فعال می‌کند. در واقع یک فعالیت مستمر در ایمان وجود دارد، زیرا شخص مؤمن با تصمیم‌های مستمر خود تصدیق را مورد توجه قرار می‌دهد و میزان این تصمیم‌ها و توجهات به افزایش و کاهش ایمان منجر می‌شود.

### ۵. اعمال ظاهری

از آن‌جا که اعمال قلبی در اعمال ظاهری و بدنی تأثیر می‌گذارند، اعمال ظاهری هم دچار شدت و ضعف می‌شوند و برای همین در شدت و ضعف ایمان تأثیر دارند (همان).

گفتیم ابن تیمیه با استفاده از آیات و روایات<sup>۱</sup> دست به یک روان‌شناسی تحلیلی از «تصدیق» می‌زند. گرچه او از چگونگی شکل گرفتن یک «تصدیق» در ذهن سخن نمی‌گوید و سخن او پس از تشکیل «تصدیق» آغاز می‌شود، اما به رابطه «تصدیق» با ویژگی‌های فردی و نیز اعمال نفسانی و چگونگی رشد و بالیدن و نیز ضعف و پزیردگی «تصدیق» و عوامل مؤثر در آن می‌پردازد. در دایره همین بحث، وی می‌کوشد

۱. برای مثال: ﴿وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين﴾ (الذاریات: ۵۵). ﴿ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه﴾ (کهف: ۲۸).

مفاهیم «غفلت»، «ذکر»، «نسیان» و برخی دیگر از مفاهیم دینی را حول محور «تصدیق» تبیین کند و نشان دهد که صرف حصول یک «تصدیق» در ذهن (یا نفس)، کار «علم یا معرفت» را به پایان نمی‌برد. گویی در پس ذهن ابن تیمیه این پرسش بوده است، بی‌آن که به آن تصریح کند، که وقتی شخصی یک «تصدیق» را فراموش می‌کند و یا از آن غافل می‌شود آیا همچنان او واجد آن «تصدیق» و یا «علم» هست یا نه؟ جای طرح این پرسش و یافتن پاسخی برای آن در دیدگاه ابن تیمیه خالی است.

با ذکر یک نکته، بحث از دیدگاه ابن تیمیه را به پایان می‌بریم و آن نکته این است که ابن تیمیه نشان نمی‌دهد «تصدیق» چگونه به «اعمال نفسانی» منجر می‌شود؟ او می‌گوید «تصدیقی که مستلزم عمل قلبی است کامل‌تر از تصدیقی است که مستلزم آن نیست» (همان: ۱۷۰). اما یک پرسش مهم این است که چرا برخی از تصدیق‌ها به عمل قلبی منجر می‌شوند و برخی نه؟ البته او توجه و تذکر و عدم غفلت و نسیان را در شدت بخشیدن به تصدیق مؤثر می‌داند و می‌توان از سخن‌اش دریافت که «تصدیق» شدیدتر، منجر به عمل قلبی می‌شود. اما همچنان این پرسش باقی است که چگونه تصدیق مؤکدتر به عمل قلبی منجر می‌شود؟ و نیز این که چه میزان از «شدت» یا «تأکید» تصدیق را به «عمل قلبی» منجر می‌کند؟ همان‌طور که می‌بینیم شکاف میان معرفت و عمل، که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، و در این جا به شکاف میان «معرفت» و «عمل قلبی» منتقل می‌شود، در دیدگاه ابن تیمیه نیز همچنان حل نشده باقی مانده است. شاید بتوان حدس زد که در ذهن او چیزی شبیه این مطلب بوده است که وقتی علم به چیزی، به حلی از نهایت شدت و قوت رسید، لبریز می‌شود و در ساحت روان به صورت اعمال قلبی بروز می‌کند، که البته این دیدگاه هم مشکلات خود را دارد.

خلاصه نظر ابن تیمیه چنین است که ایمان با گفتن «آری» (اقرار به زبان) آغاز می‌شود، اما مسیری طولانی در پیش دارد. هرچه این تصدیق به درجات قوی‌تری برسد بر اعمال قلبی تأثیر می‌گذارد و به همان نسبت ایمان‌هایی متفاوت را پدید می‌آورد. در هر درجه از ایمان، شخص، مؤمن اما همچنان در مسیر ایمان است. و از آن جا که احوالات روانی بی‌حد و مرز هستند ایمان هم حد و مرز ندارد. این با ظاهر آیات قرآن که پیوسته شخص مؤمن را خطاب می‌کند و او را امر به نیکی و نهی از بدی می‌کند تا درجات ایمان را در او بیفزاید نیز سازگار است.

### نتیجه‌گیری

خلاصه آنچه در این جستار گفتیم:

مؤمن میان شرک و ایمان در حرکت است. از همان آغاز شرک و ایمان به هم آمیخته‌اند و مؤمن در همه مراحل واجد هر دوی آنهاست تا در نهایت به ایمان نهایی برسد. طباطبایی ایمان به خدا و شرک را به صورت دو نقطه صفر و بی‌نهایت تصور می‌کند و می‌گوید میان این دو نقطه فاصله زیادی است که رهروان در میانه آن دو هر یک در نقطه‌ای قرار دارند (طباطبایی ۱۳۶۷: ج یازده، ۴۲۹). وی در برابر این پرسش که چگونه ممکن است آدمی در آن واحد هم ملتبس به ایمان و هم به شرک باشد، با این که ایمان و شرک دو معنای مقابل یکدیگرند؟ پاسخ می‌دهد که این دو مانند اعتقادات و اخلاقیات که شدت و ضعف می‌یابند مقولاتی نسبی هستند.

### منابع و مأخذ

- ابن حزم اندلسی، ابی محمد علی (۱۳۲۱)، *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*، مکتبۃ المثنی، بغداد.
- ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۸۸)، *کتاب الایمان*، به تصحیح حسین یوسف الغزال، چ چهارم، دار الحیاء العلوم.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۸۰)، *مفہوم ایمان در کلاس اسلامی*، مترجم: زهرا پورسینا، تهران، سروش.
- پویا، اعظم (۱۳۸۷)، *ساخت شکنی شبکہ مفہومی ایمان نزد علامہ طباطبایی*، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال چهارم، شماره اول (پیاپی ۷).
- درموت، مارتین مک (۱۳۸۴)، *اندیشہ‌های کلامی شیخ مفید*، مترجم: احمد آرام، چ دوم، انتشارات دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۷)، *تفسیر المیزان* (۲۰ جلد)، مترجم: سید محمدباقر موسوی همدانی، چ سوم، بنیاد علمی و فکری علامہ طباطبایی.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۹۶۲)، *الاتصاد فی الاعتقاد*، جامعہ آنقرہ.